

## حمله بشر دوستانه به سوریه در ۱۵۰ سال قبل

<http://www.voltairenet.org/article176951.html>

۲۸ قوس ۱۳۹۱

حمله «بشر دوستانه» (هومانیستی) به سوریه؟ بشر دوستی را اولین بار فرانسویها در سال ۱۸۶۰ دستاویز حمله نظامی علیه سوریه قرار دادند، که در آن زمان بخشی از امپراطوری عثمانی بود. پاسکال هررن، پروفیسور دانشگاه ژنو در این مقاله نیت واقعی فرانسه در زمان فرمانروایی ناپلئون سوم را که همانند دوره های حکمرانی سارکوزی و اولاند ناشایست بود، تجزیه و تحلیل نموده و پیامدهای ناگوار این حمله به منطقه را یادآوری می کند.

حمله بشر دوستانه به سوریه همواره بمثابه ابزاری برای پایان دادن به آسیبهای وارده به مردم در اثر جنگ بین دولت و مخالفان مسلح از سال ۲۰۱۱ مورد توجه قرار داده می شود. جنگی که مسئولیت اصلی آن را بدرستی یا به اشتباه، بعهدہ نیروهای وفادار به دولت می گذارند. یعنی، برای ارائه کمک، باید رژیم حاکم سرنگون شود. کاملاً واضح است که چنین کمکی را در طول چند ماه گذشته، در اشکال مستقیم و غیرمستقیم، از راه تحویل سلاح به شورشیان و اعزام جاسوسان خارجی و گروههای شبه نظامی به حریم سوریه ارائه کرده اند. اما استفاده از نیروی نظامی در خاک یک کشور خارجی بدون موافقت دولت قانونی آن، با اصول استقلال آن کشور و با در منشور سازمان ملل متحد مغایرت دارد. استفاده از زور در روابط بین کشورها، باستثنای دفاع قانونی یا اقدام جمعی بر اساس مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد، ممنوع است.

دیوان کیفری بین المللی در سال ۱۹۸۶، پشتیبانی نظامی دولت ریگان از کنگره نیکاراگوئه، یعنی شورشیانی را که برای سرنگونی رژیم ساندیستها می جنگیدند، محکوم کرد. این دادگاه اعلام کرد که چنین حمایتی، علیرغم اینکه واشینگتن رژیم را به ارتکاب به خشونت متهم می کرد، با رعایت حقوق بشر انطباق نداشت.

ولی این ظرافتهای حقوقی نتوانستند مانع از اقدامات یک جانبه ای بشوند که در پی اعلام دلایل رسمی ناشی از تصورات خود ساخته، مثلاً، بمباران یوگسلاوی سابق هنگام بحران در کوزوو در سال ۱۹۹۹ یا اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بوقوع پیوست. آخرین نمونه چنین اقدامی

بلحاظ تاریخ وقوع، مداخله نظامی در لیبی بود. برخی دولت‌ها اذعان می‌کنند که آنها [مداخله گران] از محدوده معین شده توسط شورای امنیت در سال ۱۹۷۳ بسیار فراتر رفتند.

علت اصلی چنین تجاوزات جانبدارانه، جامعیت قواعد فوق‌الذکر می‌باشد. دفاع از هر خلقی که با خطر کشتار جمعی مواجه می‌شود، حق است. ولیکن این اصول، مطلقاً تا آنجا معتبرند که با هوسها و امیال طرفهای مداخله‌گر سازگار باشند. آیا می‌توان مطمئن بود که مداخله گران از قدرت خود بطور نامحدود استفاده نخواهند کرد و بر علیه کشورهای دیگر و علیه دولت‌های به تعبیر خودشان، نامطلوب، بکار نخواهند بست؟ سراسر تاریخ از جنگ‌های «عادلان» مملو است که دشواریهای فراوانی را به خلق‌های آسیب دیده در پی آورده است. حقوقدان بزرگ نوشتالی، **امر د واتل (Emer de Vattel)** در سال ۱۷۵۸ قلع و قمع سرخپوستان آمریکائی توسط فاتحان را که تحت بهانه آزادسازی آنها از انقیاد ستمگران انجام دادند، تفتیح کرد.

کارشناسان این عرصه دائماً کوشش کردند تا نمونه‌ای بعنوان گواه اقدام مداخله‌گرانه بی‌چشمداشت و بی‌عیب طرفها بیابند. و آنها مدت‌هاست پاسخ می‌دهند، که این وضعیت در لشکرکشی سال ۱۸۶۰ به سوریه بعنوان بخشی از اراضی امپراتوری عثمانی که آنوقت‌ها لبنان امروزی نیز جزئی از آن بود، بوقوع پیوست. از ماه مه تا ماه اوت همان سال از ۱۷۰۰۰ تا ۲۳۰۰۰ نفر، اکثراً پیروان دین مسیحیت در کوه‌های لبنان و در ولایت دمشق در اثر بروز مناقشات قومی قتل عام شدند. این خبر به اروپا می‌رسد و باعث تحریک افکار عمومی می‌گردد. دولت امپراتوری عثمانی به فراهم کردن زمینه و گاهی به مشارکت در جنایات ارتكابی دوستان مسلح مداخله‌گران در کوه‌های لبنان و ولایت دمشق متهم می‌شود.

در آن تاریخ ناپلئون سوم با موافقت قدرتهای اروپائی تصمیم می‌گیرد یک قشون سرکوبگر مرکب از ۶۰۰۰ نفر را برای پایان دادن به «کشتار خونین» به آنجا اعزام نماید. ارتشیان فرانسه کمتر از یک سال در آنجا می‌مانند. آنها بمحض برقراری آرامش و تجدید سازمان اداری که تا شروع جنگ جهانی اول از حمایت وفاق مدنی برخوردار بود، آنجا را ترک میکنند. و حتی در روزگار ما برخی از حقوقدانان از میان آنهایی که حتی حق مداخله بشردوستانه را برسمیت نمی‌شناسد، بر این باورند که عملیات سال ۱۸۶۰ شاید تنها نمونه «واقعی» حمله بشردوستانه قرن نوزدهم بود. ولیکن اگر از یک نگاه دقیقتر نگریسته شود، اختلاف نظرات درون جامعه، که در سال ۱۸۶۰ شدت گرفت، حاصل کوششهای قدرتهای غربی برای تقویت نفوذ خود بر روی اقلیتهای ملی منطقه بود. سخن بر سر آن بخش از امپراتوری پوسیده عثمانی بود که به موضوع مشاجره قدرتهای غربی بدل شد. فرانسه منافع تجاری خود در این مکانها را کتمان نمی‌کند. روسیه نیز با گسترش اراضی خود به سمت جنوب مخالف نیست. برای دستیابی به هدف خود،

هر یک از این دولت‌ها به گروه‌های اجتماعی محلی تکیه می‌کنند. مثلاً فرانسه کاتولیک‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد، روس‌ها از ارتدوکس‌ها پشتیبانی می‌کنند و انگلیسی‌ها، قیومیت دروزی‌ها را بعهد می‌گیرند.

پس از حمله سال ۱۸۶۰، فرانسه قدرت اقتصادی خود را در لبنان تا آنجا تقویت می‌کند که ۵۰ درصد جمعیت فعال لبنان در سال ۱۹۱۴ در صنایع ابریشم بافی فرانسه به کار اشتغال داشتند. این صنایع تنها زمانی که تصمیم گرفته شد وابستگی به تأمین‌کنندگان لبنانی قطع شود، از هم پاشید. این آخرین حربه بود که به کار گرفته شد.

یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۵، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بمنظور ممانعت از ارسال خواربار به این منطقه وابسته به فرهنگ واردات غله، محاصره سواحل سوریه را سازمان می‌دهند. یگانه هدف محاصره، تحریک شورش‌ها علیه حاکمیت استانبول در مناطق عربی بود که از جانب ویلهلم دوم آلمان وارد جنگ جهانی اول می‌شدند. پس از این محاصره، گرسنگی بیسابقه‌ای فراگیر می‌شود و در نتیجه آن ۲۰۰۰۰۰ نفر در بخش مرکزی و کوه‌های شمال لبنان و ۳۰۰۰۰۰ نفر در اراضی سوریه جان خود را از دست می‌دهند.

در سال ۱۸۴۰ فرانسوا گیزو، سفیر وقت فرانسه در لندن، انگیزه ژئوپلیتیکی را که بر دولت‌های اروپایی اعمال گردید و سیاست‌های وزیر خارجه انگلیس، لرد پالمستون را در مقابل چشمان همه آنها به تحرک واداشت، بیان کرد. او می‌گفت: هر آنجا که امروز در لبنان، در دشتهای یا در بالای کوه‌ها، مردان، زنان و کودکان زندگی و کار می‌کنند، فردا باید نابود شوند. برای اینکه لرد پالمستون در طول سفر با راه آهن از لندن تا ساوت همپتون، همواره در این اندیشه بود: «لازم است، برای اینکه سوریه سر به شورش بر دارد، من به یک قیام در سوریه احتیاج دارم، اگر سوریه شورش نکند، پس من احمقم».

---

### **پی‌نوشت مترجم:**

امروز کمتر انسان صاحب خردی تردید دارد که نظام سرمایه‌داری در روند تکاملی خود پس از آنکه به اوج، به مرحله امپریالیستی رسید و سپس مسیر سقوط و انحطاط در پیش گرفت، در اثر فرسودگی و پوسیدگی، بخش اعظم دستاوردها و ارزشهای بشری را همراه خود به انحطاط و ابتذال کشید، تحریف کرد و ضد ارزش‌ها را جایگزین آنها ساخت. مقوله «حقوق بشر» یکی از همین ارزش‌هاست که از مدتها پیش به سخیف‌ترین ابزار توجیهی برای کشتار و قتل عام انسانها در دست امپریالیسم جهانی تبدیل شده است. آمار کشتارهای همین یک دهه و سه

سال اول قرن بیست و یکم میلادی بدست جنگ سالاران امپریالیسم جهانی و مزدوران تروریست آنها حیرت انگیز است. به خلاصه آمار کشتارها توجه کنید: سه میلیون و سیصد هزار نفر در پنج سال اول اشغال عراق، صد هزار - صد هزار نفر در سومالی، افغانستان، یوگسلاوی، لیبی، مالی، ساحل عاج، سودان و بسیاری کشورهای دیگر، همه و همه، تحت عنوان دفاع از «حقوق بشر»، برای «نجات» انسانها از «ستم دیکتاتورها» بدست نیروهای امپریالیسم جهانی اتفاق افتاد. اما نه حقوق انسانی بر پا شد و نه آزادی برقرار گردید...

با این توصیف، هر چه زمان می گذرد، ماهیت ضد انسانی استفاده ابزاری امپریالیسم از مقوله «حقوق بشر» هر چه روشن و روشنتر می شود و این شائبه هر روز بیش از روز پیش تقویت می شود که هر کس و در هر جا که شعار دفاع از «حقوق بشر» سر می دهد، خواه ناخواه، با انواع رشته های مرئی و نامرئی، پنهان و ناپیدا، با مراکز ثروت (پول) و قدرت در غرب پیوند دارد.

اعلام موضع صریح و روشن در مقابل مداخلات و جنگ افروزیهای ویرانه گرانه امپریالیسم و عربده جوئی های «حقوق بشری» گستاخانه آن بعنوان اولین و بزرگترین ناقض حقوق بشر در هر گوشه جهان، یگانه راه قطع این رشته ها و گسست از دایره نفوذ امپریالیسم است. بشردوستی، آزادیخواهی، صلحجوئی و آزادیخواهی بدون موضگیری در مقابل اقدامات ضدانسانی امپریالیسم، در بهترین حالت، نمی تواند چیزی جز شعارهای پوچ و عوامفریبانه باشد.